بسمه تعالی

۱۵/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - اجماع محصل و منقول

**خبرواحد**

**آیا ادله‌ی حجیت خبر واحد اجماع منقول را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟**

بحث در مورد اجماع منقول هست اجماع منقول را به عنوان یکی از مصادیق خبر واحد حجت قرار دادند و بحث این هست که آیا ادله‌ی حجیت خبر واحد اجماع منقول را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ به عنوان مقدمه‌ی بحث یک بحثی را در مورد اجماع محصل در کلمات آقایان مطرح کردند در رسائل، کفایه و سایر کتب این بحث هست و مرحوم آقای صدر هم مفصل در مورد اجماع محصل بحث کردند البته مدل بحثی که در رسائل و کفایه هست با مدل بحث آقای صدر متفاوت هست و از دو زاویه به این بحث نگاه کردند مرحوم شیخ در واقع از این زاویه مطرح کردند که آن بنده خدایی که مدعی اجماع هست ادعای او بر چه پایه‌ای هست؟ مستند دعوای مدعی اجماع را ذکر کردند و گفتند می تواند بر مبنای اجماع دخولی، اجماع لطفی، اجماع حدسی باشد و... مرحوم آخوند سایر اجماع ها را هم آورده اجماع تشرفی و... که اینها را هم ضمیمه کرده است مرحوم آقای صدر این گونه بحث نکرده بحث او این هست که اگر ما خودمان بخواهیم اجماع را تحصیل کنیم این اقوال علما چگونه می‌تواند برای ما قول معصوم را کشف کند ملازمه‌ی بین اقوال علما و قول معصوم علیه السلام از چه بابی هست؟ این بحث را اصلاً به عنوان مقدمه‌ی اجماع منقول طرح نمی‌کنند این یک بحث مستقلی هست ولی آقایان دیگر این بحث را به عنوان مقدمه‌ی بحث اجماع منقول این را بحث می‌کنند. طبیعتاً وقتی دو نگاه باشد مدل بحث تفاوت پیدا می‌کندمثلاً بحثی که مرحوم شیخ و مرحوم آخوند کرده‌اند در واقع از این زاویه هست که با توجه به مستندات مدعیان اجماع مفاد اجماع چیست؟ فرض کنید شیخ طوسی که دعوای اجماع می‌کند ادعای او چیست؟ می‌خواهند فهم ادعای اجماع کنند؟ از آن طرف آیا ادعای اجماع حجیت دارد یا حجیت ندارد؟ یک بحث

این هست که آیا مرحوم شیخ طوسی که می‌گوید علما مثلاً بر یک مسئله‌ای اجماع دارند مراد اینها چیست؟ اگر مراد آنها مثلاً اجماع دخولی باشد یعنی اجماع دخولی یعنی گروهی که امام معصوم علیه السلام هم جزو آنها هست این مطلب را آورده‌اند دیگر اجماع کل و دیگر اجماع‌ها از این در نمی‌آید اجماع جماعة یعلم کون احدهم علی الامام علیه السلام بیبشتر از این مقدار در نمی‌آید اما اگر شما گفتید اجماع لطفی، معنای اجماع لطفی این هست که علمای عصر واحد همه مطلبی دارند اولاً باید همه باشند، ثانیاً لازم نیست در تمام عصرها باشد عصر واحد کافی هست. اما اگر گفتیم اجماع از باب حدس هست چون عصر واحد با قول معصوم علیه السلام ملازمه ندارد باید جمیع اعصار بگوییم و البته لازم نیست مخالف نداشته باشد و ممکن هست مخالف داشته باشد ولی مخالف او باید آنقدر نادر باشد که مانع از این حدس نشود اصلاً مفاد آن چیزی که اینها ادعا می‌کنند براساس آن مبنایی که در باب اجماع دارند متفاوت می‌شود و بحث بعدی این هست که ادعاها را فهمیدیم آیا ادله‌ی حجیت خبر واحد اجماع مستند به یکی از این دعواها را معتبر می‌:ند یا معتبر نمی‌کند ما ممکن هست بگوییم قاعده‌ی لطف قبول نیست چون این قاعده قبول نیست پس اجماع مستند به قاعده‌ی لطف هم حجت نیست یا مثلاً ما می‌گوییم خبر واحدی حجت هست که براساس حس باشد پس اجماعی که بر مبنای حدس هست چون مخبر عنه این حسی نیست بنابراین ادله‌ی حجیت خبر واحد آن را نمی‌گیرد این دو خیلی مهم هستند ما می‌خواهیم ببینیم که مدعی اجماع ادعای چه چیزی می‌کند؟ اولاً ما می‌خواهیم دعوای اینها را بفهمیم ادعای اینها را تشخیص دهیم در ثانی بعد اینکه ادعا را تشخیص دادیم این مقدمه هست بر اینکه بفهیم این ادعایی که تشخیص دادیم آیا حجت هست یا حجت نیست؟ البته یک مرحله‌ی دیگری که در کلمات آقایان به صورت ضمنی مطرح شده این هست که ممکن هست گاهی اوقات ما بگوییم اجماع حجیت تعبدیه ندارد ولی مقدمه برای حصول علم هست به بحث دوم یعنی حجیت تعبدیه نمی‌پردازیم ولی آن بحث اول که اجماع چیست این مهم هست چون مفاد اجماع، ادعای مدعی اجماع چیست و او چه چیزی را ادعا می‌کند؟ این دخالت دارد بر اینکه ما این را

مقدمه برای تحصیل علم قرار دهیم بنابراین در کلمات آقایان سه مرحله وجود دارد 1- یک مرحله این هست که ادعای اجماع بر چیست مدعای مدعی اجماع چیست؟ 2- مطلب دوم با توجه به اینکه مدعای مدعی اجماع را شناختیم آیا حجیت تعبدیه دارد یا ندارد؟ 3- مطلب سوم اگر گفتیم که حجیت تعبدیه ندارد آیا مقدمه برای تحصیل علم هست یا مقدمه برای تحصیل علم نیست؟ این روند بحثی هست که در کلمات قوم مطرح هست آقای صدر یک جور دیگر بحث می‌کندبحث ایشان این هست به عنوان بحث و اجماع منقول کاری نداریم بحث این هست که ذاتاً اگر ما خود خواستیم کلمات آقایان را تحصیل اجماع کنیم چگونه از این تحصیل اجماع برای ما یقین حاصل می‌شود؟ این بحث را با دو زاویه‌ی دید می‌توانیم مطرح کنیم مرحوم آقای صدر روی این جهت که بحث را با این زاویه دید مطرح کرده مباحثی که ایشان طرح کرده با مباحثی که قوم طرح کرده عموم خصوص من وجه هست مثلاً آقای صدر اصلاً از اجماع دخولی بحث نکرده است به دلیل اینکه ایشان خیلی ضعیف می‌دانسته که اجماع دخولی مطرح باشد بنابراین به عقیده‌ی ایشان این وجه قابل توجهی نداشته است در حالی که در کلمات آقایان یکی از وجوه مستند ادعای اجماع علم به دخول معصوم در میان قائلین به این قول هست از آن طرف ایشانم یک چیزهایی را بحث کرده که در کلمات قوم اصلاً نیست مثلاً تمسک به دلیل شرعی بر حجیت اجماع لا یجتمع امتی علی الخطا که ایشان اینها را به دلیل اینکه به هر حال یک مستندی ممکن هست اهل تسنن در این زمینه داشته باشند برای اینکه بگوید اجماعی که اهل تسنن مدعی هستند این مستند صحیح نیست ولی قوم این بحث را نکرده‌اند چون مدعیان اجماع شیعه‌ها بودند شیعه‌ها هم به روایت اهل تسنن کاری ندارند بنابراین ادعای شیخ طوسی، ادعای سید مرتضی، ادعای سید ابوالمکارم بن زهره، ادعای ابن ادریس اینها هیچ وقت مستند به حدیث نبوی لا یجتمع امتی علی الخطا نیستند این نگاهی که به بحث دارد باعث شده که نحوه‌ی بحثی که توسط مرحوم شهید صدر انجام شود با نحوه‌ی بحثی که قوم مطرح کنند متفاوت شود البته یک قسمت‌های مشترکی هم مثل بحث لطف، بحث نحوه‌ی حدس در هر دو هست که نسبت به آن

بحث کرده‌اند. من ابتدا مقداری در کلمات آقایان مرور کنم و بیشتر روی بحث حدس که محور اصلی این بحث هست هم حدسی که در کلام مرحوم شیخ و آخوند به آن پرداخته شده مقداری توقف می‌کنیم و هم روی کلامی که آقای صدر اینجا محور را حدس قرار داده بحث را روی این دنبال می‌کنیم یکی از مستنداتی که از قدیم به عنوان مستند اجماع قرار داده شده بحث اجماع دخولی هست این اجماع دخولی در کلمات خیلی‌ها از قدیم مطرح بوده و ولی آقایان چه چیزی می‌خواهند بگویند یک کلامی که مقداری محصل داشته باشد یک چیزی که افراد رفته و همه‌‌ی اقوال علما را بدون اینکه اشخاص آن را بشناسد بررسی کرده است می‌دانسته امام علیه السلام یکی از اینها هست ولی نمی‌دانست کدام یک از این افراد هست این اصلاً خارجیت ندارد من فکر می‌کنم اجماع دخولی این نیست که آقایان تصویر می‌کنند به دو بیان اجماع دخولی را می‌شود تقریب کرد 1- یک بیان این هست که اجماع دخولی بر مبنای حدس بوده و بحث آقایان این هست که از قول فقهای دیگر حدس زدند که قول معصوم هم همین هست پس ادعا کردند اجماع همه‌ی علما را بما فیهم قول المعصوم علیه السلام بنابراین بازگشت به اجماع حدسی می‌کندآنهایی که اجماع دخولی مطرح کردند این گونه نبوده که بگویند ما حدسی را قبول نداریم و اجماع دخولی را قبول داریم اینها را کنار هم قرار دادن در کلمات علمای بعدی هست به نظر می رسد آنهایی که به اجماع دخولی مدعی هستند یک چیز مستقل نباید قائل باشند و الا تصویری که برای اجماع دخولی مطرح می‌شود اصلاً تصویری هست که با واقعیت خارجی تطبیق نمی‌کند وقتی از قول علما حدس زدند که قول معصوم هم طبق او هست بنابراین ادعا کردند اجماع همه‌ی امت بما فیهم المعصوم علیه السلام است این هیچ ربطی به لطف ندارد از باب حدس که در واقع حدس می‌زنند که قول تبعه‌ی معصوم نمی‌تواند غیر از قول معصوم باشد بحث این هست که اینها از خود حرف در نمی‌آورند پیداست که اینها از امام علیه السلام تحمل کردند در واقع اینهایی که مدعی هستند نحوه‌ی کشف قول امام علیه السلام از باب این نیست که قول امام را به نحو متعین یعنی رفتند از امام سوال کردند ولی امام را نشناختند نه از اقوال

دیگر به قول امام علیه السلام ملازم دیدند، 2- اینها می‌گویند اگر معصوم علیه السلام فرض کنید در مسئله‌ای یک قول بیشتر نقل نشده بحث این هست که اگر قول سومی اینجا وجود داشت نقل می‌شد بر طبق قاعده‌ی لو کان لبان هست طبق این قاعده پیدا هست که گفته‌اند معصوم علیه السلام هم غیر از این اقوال قول دیگری نداشته و الا قول معصوم نقل می‌شد و یک روایتی در این زمینه به ما می‌رسید من فکر می‌کنم بازگشت این هم به یک معنا بازگشت به تقریر هست یعنی در واقع بحث این هست که در زمان معصوم علیه السلام این یک قول یا دو قول بوده است چون اگر قول دیگری بود یا معصوم علیه السلام هم قول دیگری داشت بیان می‌کرد سکوت معصوم علیه السلام از بیان قول نشانگر این هست که قول معصوم علیه السلام هم همان هست و اگر قول معصوم علیه السلام هم ابراز می‌شد آن هم به ما می‌رسید یعنی دو مقدمه هست یک بحث این هست که اولاً جامع بین تقریر و قول معصوم علیه السلام یا معصوم علیه السلام سکوت کرده است بنابراین از باب تقریر حجت بوده یا اگر معصوم علیه السلام روایتی برخلاف ذکر می‌کرد این به ما می‌رسید باید یک چیزی شبیه اینها باشد باید به این چنین احتمال‌هایی بازگردد و الا آن وجهی که آقایان برای اجماع دخولی تقریر می‌کنند که ممکن هست رفتند تحقیق کردند و بررسی کردند. عرض من این هست مثلاً شیخ طوسی می‌گوید مدار اجماع بر دخول قول معصوم علیه السلام هست فلو خلل معه من قول المعصوم لم یکن حجة معنا این هست که ما یک موقع برویم و ببینیم یک بحث خیالی می‌خواهند بکنند اینها نیست بحث این هست که ایشان می‌خواهد بگوید نکته‌ای که وجود دارد این هست که قول معصوم علیه السلام باید در میان اقوالی که مدعی اجماع ادعا می‌کندباشد ولی این قول معصوم علیه السلام را از کجا احراز کرده است آیا از باب ملازمه‌ای که قول سایر علما با قول معصوم علیه السلام داشته احراز کرده یا از باب این هست که اگر قول معصوم غیر از این بود به ما معصوم علیه السلام‌می‌رسید؟ ارتباطی که بعضی از علما با معصوم داشتند اینها اصلاً مطرح نیست کسانی که مدعی اجماع از وکلای ناحیه‌ی مقدسه نمی‌باشند هیچ کدام از اینها نه دعوای وکالت کرده‌اند، نه کسی در

مورد آنها این چنین ادعاهایی کرده‌اند. تصور من این هست اجماع دخولی اصلاً یک اجماعی در عرض سایر اجماع‌ها نیست این نحوه‌ی تحلیل ادعای اجماع هست اینکه حالا چه چیزی منشأ شده که اینها به قول معصوم علیه السلام رسیده‌اند و چه چیز بوده است یک نکته‌ی دیگری هست اجماع دخولی را اصلاً به عنوان یک چیزی در عرض سایر اقوال ذکر کردن به نظر می‌رسد صحیح نیست واقعیت این هست که در مورد اجماع دخولی لازم نیست یک تفسیری بشود که همه هم می‌دانند که این تفسیر واقعیت خارجی ندارد عرض من این هست که اجماع دخولی را باید از مستندات خارج کرد مستندات چیزهایی هست که اجماع دخولی هم به آن چیزهای دیگر برمی‌گردد و ممکن هست اجماع دخولی بر مبنای لطف باشد بحث سر این هست آن مدعی اجماع این کلمه‌ای که ادعا می‌کندکاشف از قول معصوم علیه السلام را حکایت می‌کندیا چیزی را ادعا می‌کندکه قول معصوم علیه السلام ضمن آن هست؟ یعنی دلالت دعوای اجماع بر قول معصوم علیه السلام از نوع دلالت تضمن هست یا دلالت التزامی‌می‌باشد؟ فرق اینها همین هست اینها در واقع می‌خواهند بگویند مدعیان اجماع در واقع ادعای قول معصوم را هم به نحو تضمنیه دارند حالا چه چیز باعث شده که به این رسیده‌اند که قول معصوم هم همین هست آن ممکن هست بر مبنای تقریر باشد یا ممکن هست بر مبنای لطف باشد در واقع اجماع دخولی یک اجماعی در عرض سایر منشاها نیست حجیت اجماع به خاطر دخول معصوم هست اما حالا چطور شده که شما دخول معصوم علیه السلام را کشف کردید آیا به خاطر این هست که به صورت مجهول النسب اینها را رفتید گیر آوردید اینها نیست. یک تصویر ذهنی خاصی در اجماع ها ایجاد شده که این تصویرها منشأ بعضی از این حرف‌ها شده است که نمی‌خواهم بیشتر از این وارد بحث بشوم. نکته‌ی دوم در مورد اجماع لطفی هست در مورد لطف سه مرحله بحث هست بحث‌های زیادی در مورد این هم در کلام، هم در اصول شده است من به این سه مرحله فهرست‌وار اشاره می‌کنم: یکی اینکه اصل قاعده‌ی لطف چیست و مفاد، حجیت و دلیل این قاعده چیست؟ در بحث دلیل عقلی برنبوت و امامت این قاعده مطرح می‌شود که لزوم وجود

معصوم در هر عصری را که به عنوان یک قاعده‌ی عقلی هست از قاعده لطف استخراج می‌شود که در آنجا باید بحث شود من نمی‌خواهم بحث عقلی این را بکنم ولی می‌خواهم عرض کنم شاید برای قاعده‌ی لطف منهای بحث عقلی ممکن هست شخصی از بعضی از روایات استشهاد قرار دهد نه به جهت اینکه مثلاً اینکه ما بخواهیم تکلیف‌های الهی را بیان کنیم از روایات و قرآن استفاده می‌شود که عادت خدا این نیست ما کان لیضل قوم مگر اینکه هدایت را برای آنها برساند لازم نیست قاعده‌ی لطف را الزاماً به عنوان یک قاعده‌ی عقلی مطرح کنیم ممکن هست قاعده‌ی لطف به عنوان یک قاعده‌ی نقلی مطرح شود و از روایات و آیات و... در این استدلال بکنیم. چون بحث قاعده‌‌ی لطف را هم شیخ و هم دیگران به عنوان قاعده‌ی عقلی مطرح کرده‌اند من می‌خواهم بگویم قاعده‌ی لطف الزاماً یک قاعده‌ی عقلیه نیست قاعده‌ی لطف می‌تواند یک قاعده‌ی نقلی باشد و در آیات و روایات بحث در مورد او مطرح بشود. من اینجا فقط فهرست‌وار بحث می‌کنم بحث من این هست که اگر کسی قاعده‌ی لطف را قبول داشته باشد الزاماً لازم نیست به عنوان یک قاعده‌ی عقلی قبول داشته باشد ممکن هست کسی قاعده‌ی لطف را به عنوان قاعده‌ی عقلی قبول نداشته باشد ولی به عنوان یک قاعده‌ی نقلیه بپذیرد و آن این هست که رسم خدا چنین هست نه اینکه وظیفه‌ی خدا چنین باشد عادت عملی خدا این چنین هست که این گونه رفتار کند بنابراین فرض کنید از آیات قرآن این استفاده شود که خدا این لطف را انجام می‌دهد آقایان در قاعده‌ی لطف می‌گویند قاعده‌ی لطف تعیین وظایف الهی هست ولی اینها از باب تادب و ادب نمی‌خواهند بگویند چه چیز بر خدا واجب هست می‌خواهند لطف الهی بگویند عرض من این هست ممکن هست بگوییم واجب نیست ولی خدا لطف می‌کندنه اینکه واجب هست یعنی تقریر قاعده‌ی لطف حتماً لازم نیست به تقریر عقلی و تعیین وظیفه برای خدا باشد کما اینکه شبیه این هم در بحث اینکه ثواب استحقاق هست یا تفضل می‌باشد مطرح هست قول صحیح در همان جا این هست که انسان‌‌ها بر خدا استحقاق ثواب ندارند ثواب تفضلی هست که خدا برای انسان می‌کند فقط نکته‌ای وجود دارد و آن این هست چون وعده داده پس خلف وعده

نمی‌کند بنابراین ما عملاً می‌دانیم که این وعده به واقعیت می‌پیوندد شبیه این هم در بحث قاعده‌ی لطف می‌تواند باشد قاعده‌ی لطف نه از باب اینکه وظیفه‌ی الهی هست از باب اینکه خدا به ما وعده داده که من این لطف را از شما دریغ نمی‌کنم و چون وعده داده این وعده بر انسان‌ها باعث یقین می‌شود که آنها یقین می‌کنند که مطلب چنین هست.

مرحله‌ی بعد در بحث قاعده‌ی لطف این هست که بر فرض که قاعده‌ی لطف را بپذیریم آیا تطبیق آن بر بحث اجماع درست هست چون قاعده‌ی لطف به این می‌گویند آن چیزی که انسان‌ها را به واقعیت و هدایت می‌رساند یا عادت خدا این هست یا وظیفه‌ی خدا این هست البته در حدی که به اجبار و الجای مکلفین ختم نشود ولی خداوند باید مکلفین را نزدیک کند آیا از این قاعده‌ی لطف می‌توان در بحث اجماع استفاده کرد یا نمی‌شود استفاده کرد؟ یکی از اشکال‌های مهمی که در کلمات آقایان به این اشاره شده این هست که می‌گویند اگر قاعده‌ی لطف صحیح باشد شارع مقدس باید تک تک مکلفین را هشیار کند شما می‌گویید اگر تمام انسان‌ها به خطا باشند خدا به وظیفه‌ی خود عمل نکرده ولی اگر 99 درصد انسان‌ها به خطا باشند و یک درصد به خطا نباشد خدا به وظیفه‌ی خود عمل کرده چون اگر دو قول وجود داشته باشد و آن قول، قول یک در صد باشد می‌گویید نه اجماعی نباید باشد در حالی که چه فرقی هست اگر قاعده‌ی لطف صحیح باشد و تطبیق آن هم صحیحه باشد باید تک تک مکلفین به خطا نیفتند در حالی که ما قطعاً می‌دانیم چنین نیست معنا این هست که اگر قاعده‌ی لطف هم باشد قاعده‌ی لطف یعنی خدا باید یک چیزهایی را در اختیار مکلفین بگذارد که مکلفین اگر بخواهند از آنها استفاده کنند به خطا نیفتند بنابراین ممکن هست همه‌ی علما مثلاً به خطا افتاده باشند ولی خدا وظیفه‌ی خود را انجام داده باشد.

سؤال: اگر کل جامعه به خطا برود این خیلی مفسده دارد تا کل یا نزدیک به کل؟ اجتماع کل برخطا مفسده‌ای بیشتر از اجتماع تک تک آنها ندارد کل بودن یا اکثریت بودن یک عنوان انتزاع هست اشکال سر این هست که این آقا به خطا

افتاده است شما می‌گویید به خطا افتادن اشکال ندارد اگر قاعده‌، قاعده‌ی عقلیه هست می‌گوییم تک تک به خطا افتادن اشکال ندارد ولی همه که به خطا افتادند اشکال پیدا می‌کند اگر لطف هست باید این تک تک هم به خطا نیفتند آن مشکلی که شما حل می‌کنید این هست که خطای این تک تک به خاطر این هست که این آقا نرفته یاد بگیرد در مورد مجموعه هم این مطلب هست اگر لطف را با یک حدسی در کنار آن در نظر بگیریم و بگویید اینکه همه‌ی انسانها یا اکثریت خطا بکنند پیدا هست که قانون در حدی نبوده روشن باشد باید یک سری چیزهای دیگر ضمیمه کنید خود قاعده‌ی لطف به تنهایی کافی نیست گاهی اوقات یک سرس حدسیات، ضمائم و... ضمیمه کنید تا نتایج را بگیرید. بنابراین این یک مرحله‌ی بحث که خود قاعده‌ی لطف به تنهایی بدون ضم ضمیمه صلاحیت توجیه اعتبار اجماع نمی‌آورد ممکن هست به ضم بعضی مقدمات یک چیزهایی ایجاد کند. مرحله‌ی سوم این هست که آیا در عصر غیبت هم قاعده‌ی لطف اقتضا می‌کندکه امت برخطا نیفتند؟ پاسخ مطلب این هست که چه دأب الهی این باشد که واقعیت‌ها را بیان کند، چه وظیفه‌ی خدا این باشد که واقعیت‌ها را بیان کند، بیان واقعیت به توسط امام معصوم هست خدا که به طور مستقیم با انسانها ارتباط برقرار نمی‌کندراه رسیدن مردم به هدایت و احکام الله امام معصوم هست و همان مصالحی که اقتضا کرده که امام معصوم غایب شود منشأ شده که (کل ما یفوت من الناس) به خاطر همان کوتاهی‌هایی هست که از حضور امام علیه السلام ایجاد شده یعنی در واقع اینکه مردم در عصر غیبت در جهالت قرار گرفتند این همان مشکلی هست که چگونه می‌شود امام معصوم علیه السلام با وجود اینکه ضرورت حضور امام علیه السلام وجود دارد غایب شده است در بحث عصر غیبت یک مشکلی وجود دارد شما وقتی می‌خواهید بگویید امام معصوم باید در میان مردم باشد از طرف دیگر این امام غایب هست این دو مورد چگونه با همدیگر جمع می‌شود؟ جواب دادند که اصل وجود امام علیه السلام خود یک لطفی هست و حضور او یک لطف دیگری هست و ان حضور به دلیل عدم لیاقت مردم، عدم صلاحیت مردم و مشکلاتی که مردم برای امام معصوم ایجاد کرده‌اند

از بین رفته و اصل این باقی هست یعنی همه‌ی آن نکاتی که منشأ شده غیبت امام را توجیه کند منشأ این هست که نادان ماندن مردم به جهت غیبت امام را هم توجیه کند اینکه ما بگوییم که وظیفه‌ی داب خداوند این هست که از طریق نظام امامت مردم را از گمراهی بیرون می‌آورد به روش عادی مراد هست یعنی امام بما هو امام امام به صورت شناخته شده نه اینکه امام علیه السلام یک برگه‌ای در خیابان بیندازد که افراد نگاه کنند و با این برگه به نتیجه برسند این هم مانند اجماع دخولی هست که در تخیلات باید دنبال آن بگردیم روشی که خداوند برای هدایت مردم قرار داده از طریق امام معصوم شناخته شده دنبال می‌کند حالا چه وظیفه‌ی او را بگوییم، چه داب عملی او را بگوییم از این طریق هست وقتی به هر جهتی خداوند امام معصوم را غایب کرده آن چیزی که توجیه کننده‌ی غیبت امام هست توجیه‌گر از دست رفتن مصالحی که در اثر غیبت امام و نادانی‌های مردم در اثر غیبت امام هست ما بیشتر از این چیزی نمی‌توانیم اثبات کنیم پس در قاعده‌ی لطف اولاً بحث‌های کبروی باید سرجای خود درست بحث شود، دوم اینکه آیا در عصر حضور توجیه‌گر حجیت اجماع هست یا نیست؟ در مرحله‌ی سوم آیا در عصر غیبت هم توجیه‌گر هست؟ در تمام این مراحل بحث هست و این فهرستی از مباحث قاعده‌ی لطف هست. عمده بحث، بحث حدس هست در بحث حدس هم من یک محور را شروع می‌کنم در کلام آقای حائری که حدس را دنبال می‌کنند ما در بحث حدس نحوه‌ی تقریباتی که چگونه می‌شود اجماع حدس را ایجاد کند داریم؟ شهید صدر می‌گویند حدس بر مبنای حساب احتمالات هست شبیه اطمینان یا یقینی که در تواتر ایجاد می‌شود اینها کلا بر مبنای حساب احتمالات هست نه بر مبنای ملازمه‌ی عقلیه، یا عادیه، یا اتفاقیه و امثال اینها، بعد یک بحث‌هایی در مورد اینکه ملازمات عادیه و اتفاقیه می‌شود که من زیاد در مورد اینها بحث نمی‌کنم عمده‌ی بحث نکته‌ی اصلی بحث هست که شهید صدر به آن پرداخته این هست که براساس حساب احتمالات از اقوال علما اطمینان به قول معصوم حاصل می‌شود همچنانکه براساس حساب احتمالات از کثرت روایاتی که به نحو متواتر هست از قول معصوم حاصل می‌شود آقای صدر اینجا یک بحثی مطرح می‌کندتفاوت بین

تواتر و اجماع در ایجا یقین ایشان می‌گویند از تواتر خیلی زود یقین حاصل می‌شود ولی اجماع این گونه نیست توجیه وجوه این مطلب را مطرح کرده‌اند بحث خوب و جالبی هست. آقای حائری پنج وجه برای تفاوت ذکر کرده‌اند و آقای هاشمی چهار وجه ذکر کرده‌اند یشان می‌خواهند بگویند حساب احتمالات در باب اجماع دیرتر و در باب تواتر زودتر جواب می‌دهد. بحث دوم اینکه این حساب احتمالات کاشف از چیست؟ آیا کاشف از این هست که مجمعین یک مدرک دستشان بوده و به دست ما نرسیده است یا تحلیل اجماع چیست؟ اقای حائری این نکته را با اجماع مدرکی شروع می‌کندمی‌گوید در اینکه اجماع وجود داشته باشد حالا یا مدرک قطعی یا مدرک احتمالی باشد جایی که مدرک نیست حد بحث را حدس در اجماع غیر مدرکی مطرح کردند ما می‌خواهیم ببینیم آیا واقعاً آن مشکلی که در اجماع مدرکی هست آیا این مشکل به اجماع غیرمدرکی سرایت می‌کند یا نمی‌کند اصلاً این مبنای حدس که مطرح هست خود یک مبنای درستی هست یا درستی نیست؟

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»